

تجربه‌ی کارگری در حوزه‌ی ترجمه

واژه‌های بیگانه و کار بیگانه‌شده

در دانشگاه برای آن‌که بتوانم اندک پولی برای هزینه‌های سرسام‌آور زندگی دست‌وپا کنم و باری از دوش خانواده بردارم، به فکر به کار بستن مهارت‌هایی افتادم که از سال‌های قبل یا در کلاس‌های دانشگاه یاد گرفته بودم؛ این مهارت‌ها شامل انجام تحقیق و نوشتن و ترجمه بود. نخستین مواجهه‌ام با بازار و تقاضا برای کار بست این مهارت‌ها در خود دانشگاه بود: درخواست‌هایی برای انجام تحقیق‌ها و تکالیف هم‌کلاسی‌ها یا سال‌پایینی‌هایی که یا پولدار بودند یا افرادی خوش‌گذران که وقت چندانی برای مطالعه و تحقیق نداشتند ولی در عوض وسعشان آن‌قدر بود که وقت و انرژی کس دیگری را بخرند و ثمره‌اش را با افتخار به استادان ارائه دهند و از شر نمره‌های ناپلثونی و تمدید سنوات خلاص شوند.

دستیابی به نیروی مسخر در دستان این بورژواها و خرده‌بورژواها تنها انگیزه‌ای بود که وادارم می‌کرد دانش و مهارت‌ها را در ابزاری‌ترین صورت ممکن وسیله‌ای برای امرار معاش خود سازم و از مقاله تا پایان‌نامه، ایده‌ها و کلمات را چنان مواد خامی ببینم که با صورت‌بندی و مفصل‌بندی‌شان در متون کوتاه و بلند، قادر به کسب درآمد خواهم بود.

این نخستین تجربه چه‌بسا ننگ‌کاری غیراخلاقی و غیرآکادمیک را بر پیشانی ضمیر درونم حک کرد و شرمسار از کرده‌ام ساخت. از آن به بعد سعی می‌کردم با طی مدارج دانشگاهی به دنبال جایگاهی باشم که بدون فروش زمان و نیروی فکرم، برای خود بنویسم و پژوهش کنم. این رویا همواره باعث می‌شد به دنبال کارهایی بروم که کمتر شرمسارم کند؛ می‌خواستم در دانشگاه موقعیت و مقامی به دست آورم که موجب رهایی از کار اجباری برای کسب حداقل‌های زیست شود. با این حال این رویا به زودی نابود شد، چرا که متوجه شدم ملزومات واقعی چنان مقام و جایگاهی نیز خود منوط به سال‌ها تحقیق و پژوهش و در عین تحمل رنج‌نداری‌ها و انجام خرده‌کارهایی چون تدریس، ترجمه و تألیف متونی است که تقاضایی برای آن وجود دارد.

البته حالت دیگری نیز وجود داشت: این که مثل بسیاری از استادان و پژوهشگران رشته‌ام، از ثروت و پشتوانه‌ای مالی برخوردار می‌بودم که فراغت از کار حاصل کنم و امکان انجام تحقیق و طی مدارج علمی در ایران یا خارج از کشور برایم در نهایت فراغ بال و تمرکز ذهنی فراهم باشد. این وضعیت اخیر که مهیا نبود و خانواده‌ام امکان چنین پشتیبانی را ابداً ندارند. بنابراین دوباره ناگزیر از انجام کارهایی شدم که در عین برآمدن از عهده‌ی منخارجم، تحصیل را نیز ادامه دهم.

این وضعی است که بسیاری از دانشجویان با آن روبه‌رو هستند و هیچ چیز تازه‌ای در آن وجود ندارد؛ اما نکته‌ی قابل تأمل در مورد وضعیت من این بود که رشته‌ام از شاخه‌های علوم انسانی است و در این رشته‌ها معمولاً با طی دوره‌ی کارشناسی و با توجه به عدم اقبال به آن در جامعه هیچ آینده‌ی کاری مشخصی در انتظارت نیست و هیچ مهارت ویژه‌ای نیز فرانگرفته‌ای که کاری نیز بیایی.

تحقیق و پژوهش در رشته‌های علوم انسانی، چنانچه قصد کنی گرفتار سطحی‌نگری و تکرار مهملات و گِره بر باد زدن نشوی، نیازمند صرف وقت کافی برای مطالعه‌ی متون اصلی در آن رشته و تاریخ و پیشینه‌ی موضوعات آن و پیگیری مسائلی در مقالات جدید است. بنابراین با این اوصاف انجام مشاغلی که چنین فرصتی را دریغ ندارند و به نحوی به مطالعه و نوشتن نیز که در این رشته‌ها بهتر از هر مهارتی می‌آموزیم مربوط باشد، پیشاپیش امکان انجام مشاغلی که بیش از ۵ تا ۷ ساعت وقت بخواهد سلب می‌شود.

کار در کافه یا فروشنده‌گی، نه تنها شرکت در کلاس‌ها و انجام حداقل‌های مربوط به آن را مختل می‌کند بلکه فرصت پژوهش بیش‌تر را نیز کاملاً از بین می‌برد. در چنین شرایطی سعی کردم پس از دفاع از پایان‌نامه، مشغول ترجمه‌ی متن و تولید محتوا برای سایت‌ها و پلتفرم‌های اینترنتی شوم. طبیعتاً انجام کار ثابت در این حوزه نیز وقت‌گیر است و چندان عایدی نیز در بر ندارد. بنابراین تصمیم گرفتم یا توجه به علاقه‌ام به ادامه‌ی تحصیل، تعدادی متن و موضوع برای ترجمه و تولید محتوا بپذیرم که هزینه‌های هفتگی‌ام را پوشش دهد.

معمول دستمزدی که برای ترجمه‌ی متون معمولی یا تخصصی پرداخت می‌شود از صفحه‌ای ۳ هزار تومان تا ۷ هزار تومان است و دستمزد تولید محتوا به فارسی نیز از کلمه‌ای ۷۰ تومان تا ۱۵۰ تومان است. یک متن ۲۰ صفحه‌ای انگلیسی در بهترین حالت ۱۴۰ هزار تومان و یک تولید محتوای ۲ هزار کلمه‌ای نیز بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار تومان عایدی خواهد داشت. برای یک دانشجوی دانشگاه سراسری باشد، ساکن خوابگاه یا منزل اقوام و خانواده باشد و هزینه‌هایش محدود به رفت‌آمد و خورد و خوراک باشد، اکتفا به هفته‌ای ۵۰۰ هزار تومان چندان دشوار نخواهد بود؛ با توجه به این که وقتی هم برای تفریحات معمول دانشجویی و خرج برای این تفریحات نخواهد داشت.

در ابتدا با هفته‌ای یک یا دو متن ترجمه یا تولید محتوا از پس مخارج خودم بر می‌آمدم. اما همین شرایط پایدار نبود: تورم روزبه‌روز بیشتر می‌شد. یافتن کار در پلتفرم‌ها تضمین شده نبود و افزایش دستمزدها ناچیز. با توجه به اینکه باید برای کنکور دکتری نیز درس می‌خواندم و از مزایای دانشجویی مثل غذای سلف، اتوبوس و کتابخانه نیز محروم شده بودم، فرصتم کم شده بود و هزینه‌هایم نیز افزایش یافته بود، ناگزیر شدم به همان روش قبلی از اشخاص نیز کار قبول کنم: انجام تکالیف و امتحان دادن و تحقیق کردن. واضح است که این کار هم نه درآمد قابل توجهی دارد و نه آینده‌ای!

در این چنین کارها نیز سفارش گیرنده‌ها (عرضه‌کننده‌ی نیروی کار) بیش از سفارش دهنده‌ها (تقاضا) است؛ به ویژه که در قبول کار از اشخاص هر کس قیمت پایین‌تری پیشنهاد کند کار را دریافت خواهد کرد. بنابراین کار در این حوزه نیز کاملاً ناپایدار و غیرقابل اتکاست. مضاف بر این، مدام خود را مشغول کاری می‌یابی که لزوماً هیچ ربطی به حوزه‌ی پژوهشی و مطالعاتی خودت ندارد، پول چندانی برایت ندارد و زمان و سختی کارش نیز در دستمزد انتهایی از ابتدا لحاظ نشده است. این کار باعث شده است خود را مشغول فعالیتی بیگانه‌شده ببایم: کاری فقط برای امرار معاش و برآوردن ابتدایی‌ترین نیازهایم. گرچه این کار به معنای دقیق کلمه یدی نیست، ولی محصول آن نیز پیشاپیش برای دیگری است، ذهن را و جسم را نیز خسته و فرسوده می‌سازد و جز دستمزدی ناپایدار و ناچیز چیزی نصیب نمی‌کند. مارکس در دست‌نوشته‌ی «کار بیگانه‌شده» می‌نویسد:

«کارگر فقط زمانی که کار نمی‌کند، خویشتن خویش را احساس می‌کند و ... کارش از سر اختیار نیست بلکه اجبار است؛ ... بنابراین نیازی را برآورده نمی‌سازد، بلکه وسیله‌ای است صرف برای برآوردن نیازهایی بیرون از آن. ... خصلت بیرونی کار کارگر از این واقعیت پیداست که این کار به او تعلق ندارد و از آن غیر است، و کارگر در آن نه خود، بلکه به غیر تعلق دارد.»^۱

^۱ دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، کارل مارکس، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، انتشارات آشیان، چاپ پنجم پیوسته ۱۴۰۰، ص ۱۲۹